

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طـــــــنــــز

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن – المان

امیر الفاسدین

به گلبدین بگو ، شیطان ملعون
ز ایزد ترس و ، از مردم حیا کن
خجالت کش ، ز اعمال شنیعت
نباید بیش ازین، جور و جفا کن
به هر گوری که خفتی تا ابد باش
تمام نوکرانت را ، صدا کن
به تخریب وطن تاکی، دلنگان
ز دندان ، پاچه میهن یلا کن
بگیر اندر دهانت استخوان را
خوده از جمع انسانها جدا کن
هر آنچه کرده ای حیوان نکرده
ز حیوان هم ره خود را سوا کن
چه میشد ، گر ترا مادر نمی زاد
و یا میگفت ، با مادر چها کن

که میهن مادرِ فرزانه تست
 به عُمرانش ، هزاران من فدا کن
 نمی دانم ترا ، کی؟ از چه شخصی؟
 سؤالش ، از ملای لنگِ ما کن
 که تا کندز ترا از دشتِ ارچی
 بالاخر در پشاور جا بجا کن
 ز (آی،اس، آی) پاکستان برایت
 مقام و منصبِ رهبرِ عطا کن
 ز فعلِ بَد ، (امیرالفاصدینی)
 (رئیس الخائنین) ! رویت نما کن
 گهی مفعول و گه ، دلالِ فاعل
 به نرخِ روز ، سودا مدعا کن
 ز راکتهای جنسی ، یاد آور
 بشرم ، از زنگ و جامنِ احتما کن
 اگرچه ترکِ عادتِ خیلی مشکل
 ملای لنگِ را ، برگو دعا کن
 تو ای ، راکتپرانِ خانه ویران
 ترخُم ، بر یتیم و ، بینوا کن
 وطن ، پُر بیوه و معیوبِ جنگی
 ز دستِ تُست ، ای ظالم ! ابا کن
 وطن ویرانه و با خاک یکسان
 بمیر و زندگی را ، انتها کن
 ز مزدوری ◉ (آی اس آی) و اعراب
 شجاعت کرده یکدم ، استعفا کن
 ز صدقِ دل ، نمازِ نفل بگزار
 به درگاهِ خداوند التجا کن
 به جرمِ خویشتن اقرار بنما
 جنایاتی که کردی ، رو نما کن

به پای مردمِ مظلوم ، سر نه
نصوحا گفته ، توبه توبه ها کن
بیخندت اگر ، بیچاره ملت
تو هم در پشتِ ایشان ، اقتدا کن
همه دار و ندارِ خویشان را
فدای مردمِ مظلومِ ما کن
بالاخر گوشهٔ زندان بیاسای
و تا آخر در آنجا ، انزوا کن
که شاید حقِ خود ، ایزد ببخشد
تو حقِ مادرِ میهن ادا کن
بگو ! بر وحشیانِ پاچه گیرت
که دندان را سوهان با سنگِ پا کن
مباد از ماش خویِ پایِ گردت
اجیری را ، ز زنجیرش خطا کن
که با نیشِ زبان و ، زهرِ دندان
به ناموسِ ادب ، فحشی سزا کن
ویا از مخزنِ بغض و عداوت
فضولی کرده گندی را هوا کن
مکن تهمت به ما یکتا پرستان
به اعمالِ نظر ، سر تا به پا کن
تو ای ملا گک ، بد فعلِ دوران
به استادیِ خیراتی وفا کن
تو ای بدماشِ فلمِ خانه ویران
ز تلوارِ ادب ، خود را رها کن
خلج چون نقرض و باد و قتلنجست
کتیفِ زخمِ وجدانش دوا کن
ادب آموز و ، قدری با ادب باش
دهانت را نه چون ، بیت الخلا کن

مشو با ما طرف ، جان برادر
مبادا ، خامه ام محشر پيا كن
به بدماشي مكن نِق نِق چو ناعِق
اگر مردی به خاموشي روا كن
كه «نعمت» با دو دست بسته حاضر
بيا فرق از سفيد و از سیا كن

نوت:

"احتماء" یعنی "پرهیز کردن"

(2010\08\09)